

# حق بر صلح در نظام حقوق بین الملل در پرتو رویه و عملکرد دیوان‌های کیفری بین المللی

\*دکتر حسین رستم زاد

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۸/۰۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۷/۲۲

## چکیده:

در بادی امر، چنین می‌نماید که منظور از صلح، عدم جنگ در روابط بین دولت‌هاست (صلح منفی یا صلح ناشی از نفی جنگ). شاید به همین دلیل در میثاق جامعه ملل و همینطور در منشور ملل متحد، محدودیت و ممنوعیت توسل به زور در روابط بین المللی دولت‌ها به عنوان ابزاری برای رسیدن به صلح پیش بینی گردید. اما، وقوع جنگ‌های خانمان سوز، از جمله جنگ جهانی دوم ناکارایی این نگرش را به نمایش گذاشت. و امروزه بیشتر جنگ‌ها، نه بین دو یا چند دولت، که در چارچوب کشورهاست (جنگ‌های داخلی). از سوی دیگر، خیلی از مصادیق حق بر صلح، موارد صلح مثبت هستند که از جمله عبارتند از حق بر توسعه، خلع سلاح خصوصاً سلاح‌های کشتار جمعی، احترام به قوانین و عرف‌های حقوق بشردوستانه بین المللی، لزوم رعایت حقوق و آزادی‌های بنیادین بشری از جمله دموکراسی یا حق دموکراتیک، آموزش، رفع فقر و گرسنگی، و مبارزه با بیماری‌های واگیردار و غیره که بستر استقرار صلح و امنیت بین المللی را فراهم می‌سازند. جالب توجه اینکه، هم شخص انسان و هم سایر دارندگان حقوق (دولت و مردم) دارای حق بر صلح هستند زیرا تمامی این صاحبان حق، استحقاق حیات و بقاء را دارند (اصل بقا). صلح عادلانه متضمن عدالت کیفری نیز می‌باشد. تاسیس دیوان‌های کیفری بین المللی (موردی و دائمی) از همین روست. محاکمه جنایتکاران بین المللی و مجازات آنها، همچنین رعایت اصول محاکمه عادلانه در حق آنها، به استقرار حکومت قانون و تحقق صلح جهانی کمک می‌کند. سرانجام، اصل صلح جهانی یکی از مهمترین اصول کلی حقوق بین الملل بوده که در منشور ملل متحد به عنوان یک هدف غایی به ظهور رسیده، و از آن، قاعده دموکراسی (که همان حق دموکراتیک فرد است) به وجود آمده، قاعده‌ای که با تدوین در میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، صورتی قانونمند یافته و بر همه دولت‌ها الزام آور گشته است.

واژگان کلیدی: صلح جهانی، صلح مثبت، حق بر صلح، صلح و امنیت بین المللی، حاکمیت قانون، جامعه بین المللی، دموکراسی، دیوان‌های کیفری بین المللی.

## مقدمه:

حمایت از شخص انسان و حفظ حیات او هدف هر سیستم حقوقی (ملی، منطقه‌ای و بین المللی) است. از آنجا که ایجاد و حفظ صلح جهانی که لازمه حیات انسان بوده یکی از اصول اصلی هر نظام حقوقی، خصوصاً حقوق بین الملل می‌باشد قواعد حقوقی مربوط به آن بعنوان ابزار لازم برای دستیابی به آن در جامعه جهانی ضرورت می‌یابند. هرچند که این اصل حاصل عوامل و اوضاع و احوال زیادی است از جمله رفاه اقتصادی، امنیت، نقل و انتقال آزادانه انسان‌ها، عقاید و کالاهای.

مفهوم حق بر صلح، تعابیر و مفاهیم صلح را ماهیتی اضافی می‌بخشد و اهمیت کرامت انسانی را در این حوزه برجسته می‌سازد. این حق مورد حمایت است و آن هم حمایتی فراتر از آنچه در قالب حقوق همبستگی و جنبه‌های تکامل نیافته و غیر الزام‌آور می‌باشد و در این زمینه دادگاه‌های کیفری بین الملل می‌توانند نقش موثری با اشتغالات و کارکردهای خود در تحقق حق بر صلح اعمال نمایند. حق بر صلح جزو حق‌های جمعی یا مبتنی بر جامعه می‌باشد. به این معنی که برخی حق‌ها وجود دارند که نه در زمره حق‌های مدنی و سیاسی (حقوق بشر نسل اول) و نه در زمره حق‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (حقوق بشر نسل دوم) قرار می‌گیرند. این دو دسته اخیر از حق‌ها عمدتاً فردی هستند و علاوه بر آن در چارچوب هر نظام ملی تحقق و تجلی می‌یابند هرچند که با همکاری بین المللی و با ساز و کارهای بین المللی مراقبت و نظارت می‌شوند. اما حق‌های جمعی یا حقوق بشر جمعی،

\* استاد یار دانشکده حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز. نویسنده اصلی و مسئول مکاتبات

حق‌هایی هستند که ضرورتاً با کل جامعه سر و کار دارند و در چارچوب‌های جامعه تحقق می‌یابند. دارندگان این حق‌ها واحدهای جمعی مشخصاً مردم و دولت، در کنار افراد هستند.

جمعی بودن حق بر صلح یا مبتنی بودن آن بر جامعه که اصطلاحاً آن را “Community oriented” می‌نامند به این معنی است که این حق همانند سایر حقوق بشر نسل سوم ارتباط تنگاتنگی با مفهوم جامعه داشته و در چارچوب یک جامعه تحقق و تجلی می‌یابد. مثلاً محیط زیست یا حق تعیین سرنوشت و یا خود حق بر صلح، محدودیتی به چارچوب یک دولت ندارد بلکه آثاری برای مجموعه جامعه بین‌المللی تولید می‌کند. از آنجائی که مفهوم حق بشری در کلیت خود یک مفهوم بی‌پایان open-ended می‌باشد و حق‌های بشری اصولاً در طول زمان وبا تغییر و تحولات محیط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی انسان دچار تغییر و تحول می‌شوند لذا حقوق بشر نسل سوم را می‌توان از این رهگذر توجیه نمود. ارکان و عناصر حق بر صلح ابتدا در پیمان بریان کلوگ و سپس در منشور ملل متحد پیش‌بینی شده‌اند. خصوصاً مواد ۱ و ۲ (بند ۴) منشور ملل متحد در ممنوعیت توسل به زور که رکن رکین حق به صلح می‌باشد. همانطوری که ژرژسل می‌گوید ممنوعیت جنگ یک حق بشری است که از آن حق به صلح ایجاد می‌شود البته حقوق بین‌الملل در حوزه‌های مختلف تلاش سیستماتیکی برای تحقق حق بر صلح به راه انداخته و به صورتی پیش‌رونده آن را دنبال می‌کند. مثلاً اگر در زمینه جنگ، اصل منع توسل به زور را به نظم و قاعده کشیده و نقض آن را نقض صلح و امنیت بین‌المللی می‌داند از سوی دیگر در صورت بروز جنگ اعم از عادلانه و ناعادلانه، حقوق جنگ یا حقوق مخاصمات مسلحانه را حاکم می‌گرداند که امروزه از آن به عنوان حقوق بشردوستانه بین‌المللی یاد می‌شود و از این طریق جستجوی استقرار حق بر صلح را پیشه خود ساخته است. لازم به ذکر است که ساز و کارها و مراجع مناسب جامعه بین‌المللی برای اجرای قوانین بشردوستانه بین‌المللی به صورتی روزافزون تقویت می‌شود و از این قرار تاسیس دیوان‌های کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق ICTFY و رواندا ICTR و نیز تصویب اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی ICC پیشرفت‌های چشمگیری را در حوزه حقوق بین‌الملل رقم زده‌اند که علاوه بر پرداختن به مسئولیت کیفری جنایتکاران، رویه قضایی مفصلی به جا گذاشته‌اند که خود در توسعه و تحول حقوق بین‌الملل کیفری و مجموعه حقوق بین‌الملل کمک شایانی نموده است. از آنجائی که موضوع این نوشتار حق بر صلح در نظام حقوق بین‌الملل در پرتو اشتغالات و عملکردهای دیوانهای کیفری بین‌المللی است لذا به این موضوع بیشتر اشاره خواهیم کرد.

## فصل اول: حق بر صلح لازمه حق حیات

با توجه به اینکه ذخایر کنونی تسلیحات خصوصاً تسلیحات هسته‌ای خود وجود انسان در کره زمین را تهدید می‌کنند دیگر نمی‌توان حق حیات را فقط از نقطه نظر سنتی حقوق داخلی درک کرد چون که این حق یک جنبه بین‌المللی به خود می‌گیرد و بعنوان حق بر صلح با فرآیند خلع سلاح ملازمه می‌یابد.<sup>۱</sup>

تاثیر تعامل بین‌المللی و گرایش‌ات و پیشرفت‌های امروزه برای افراد عادی بسیار بیشتر شده است. فرد عادی دیگر نمی‌تواند خود را در رابطه با دولتی ببیند که شهروند اوست برای اینکه حیات بشر او را با جامعه بین‌المللی مرتبط می‌سازد. بنابراین دیگر نمی‌توان حقوق بشر را به شیوه سنتی همچون یک ارتباط بین فرد و دولت نگاه کرد

<sup>۱</sup>. Nastase Adrian , The Right to peace , in mohammed Bedjaoui: international law achievements and prospects ۱۹۹۱ pp ۱۲۱۹- ۱۲۲۱ at ۱۲۲۲ unesco

علت این امر آن است که حقوق بشر یک جنبه بین المللی یافته‌اند که حق‌های بشری جدیدی را با خود می‌آورد. مثل حق به صلح که فقط می‌توان از طریق همکاری بین المللی توجیه نمود.

بطور خلاصه با اینکه حق بر صلح به نحوی شفاف در اسناد برجسته بین المللی مثل میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی پیش بینی شده است اما چون حیات انسان بعنوان یک حق بنیادین بین المللی جنبه بین المللی پیدا کرده و علاوه بر آن مستقیماً تحت تاثیر تهدیدات موجود مثل انباشت سلاح‌های کشتار جمعی منجمله سلاح‌های هسته‌ای قرار می‌گیرد لذا نتیجه می‌گیریم که حق انسان به حیات مستلزم حق جدیدی است بنام حق بر صلح.

البته حق به صلح فقط حق انسان نیست زیرا علاوه بر انسان واحدهای دیگر نیز حق به زیستن یا وجود داشتن دارند که عبارتند از دولت و مردم یا گروه. هم انسان، هم دولت و هم مردم یا گروه حق بقا دارند و این حق برای همه آنها در سیستم حقوقی بین المللی صریحاً به رسمیت شناخته شده و باید مقدس شمرده شود. از این حق به عنوان اصل بقا یاد می‌شود.<sup>۲</sup>

صلح هدفی است که در پایان جنگ جهانی دوم، سازمان ملل متحد برای تحقق آن تأسیس گردید. یعنی هدف غائی سازمان ملل متحد به نمایندگی از جامعه بین المللی رسیدن به صلح است به عبارت دیگر صلح یک هدف سازمانی است که در منشور ملل متحد پیش بینی شده و یک ارزش اخلاقی است که سایر ابزارها و قوانین و پرونده‌ها باید برای رسیدن به آن هدف بکار گرفته شود. از این رو باید قوانین بین المللی نقش خود را ایفا کنند تا صلح از هدف سازمانی و از مرحله ارزش حقوقی بصورت یک واقعیت ملموس در آید. انتقال از مرحله حمایت قانونی رسمی از صلح به ایفا و تحقق تعهدات مربوط به حفظ صلح نه تنها نیازمند اراده سیاسی دولت‌ها بلکه مستلزم تلاش خلاقانه‌ای است در چارچوب سیستم حقوقی بین المللی که طرق و ابزارهایی برای تأسیس جهانی صلح آمیز از وابستگی‌های موزون و از طریق مشارکت تمامی ساکنین این کره در کنار دولت‌ها و مردمان ارائه کند. یکی از این ابزارهای قانونی تئوریک عبارت از حق بر صلح است از این رو به نظر ما حق‌های بشری و تعهدات متقابل دولت‌ها، مجموعه حقوق بشر دوستانه بین المللی و بلکه مجموعه سیستم حقوق بین الملل بصورت ابزارهایی برای رسیدن به یک هدف غائی توجیه می‌شوند زیرا صلح هدفی است که از سال ۱۶۴۸ در معاهدات صلح وستفالی پیش بینی شده اما از آن زمان تاکنون ابزارها و راه‌های رسیدن به آن همواره دچار تغییر و تحول شده، تکامل یافته‌اند. بعنوان مثال اگر در زمان میثاق جامعه ملل محدودیت‌هایی برای توسل به زور و جنگ پیش بینی شده بود در زمان منشور ملل متحد توسل به زور مطلقاً ممنوع شده و این ممنوعیت همچون ابزاری در خدمت رسیدن به صلح قرار گرفته است به نظر ما ایجاد مفاهیمی همچون قواعد امری *jus cogens* و تعهدات بین المللی *erga omnes* یا با توجه به موضوع این مقاله (حق بر صلح در نظام حقوق بین المللی در پرتو اشتغالات و عملکرد دادگاه‌های کیفری بین المللی) پیدایش و تکامل مسئولیت کیفری فرد و اصل جهانی بودن صلاحیت، و خصوصاً تأسیس دیوانهای کیفری بین المللی موقت برای یوگسلاوی سابق و روندا و دیوان کیفری بین المللی همگی به صورت طرق و ابزارهایی برای رسیدن به صلح تلقی می‌شوند. البته پرونده‌های بین المللی مثل توسعه، وضع خلع سلاح و محیط زیست نیز دارای جنبه‌های بین المللی بوده و ارتباط مستقیمی با استقرار صلح پیدا می‌کنند. در حق بر صلح است که انواع دستاوردها و پیشرفت‌های مثبت در دهه‌های اخیر حقوق بین الملل و برخی اجزای نهادهای حقوقی مختلف در هم می‌آمیزند و از طریق مخاطبین خود به پیوند اساسی بین فرد، مردم، دولت، و

---

<sup>۲</sup> . I bid page ۲۹

جامعه بین‌المللی می‌پردازد.

در این زمینه تحریک اقدام افکار عمومی، سازمانهای بین‌المللی غیر دولتی (Non governmental organization) و نهضت‌های صلح مطرح می‌شوند و ابراز وجود می‌کنند عواملی که در حقوق بین‌الملل قدیم اهمیتی نداشتند. امروزه نیروهای جهانی شدن شامل افکار عمومی، رسانه‌های جمعی، به رسمیت شناختن دولت‌ها از سوی جامعه بین‌المللی، همکاری بین‌المللی، محیط زیست، NGOها، رعایت حقوق و آزادیهای بشری، اصل حکومت قانون، حکمرانی مطلوب و اقتصاد بازار آزاد و غیره جای نیروهای سنتی حاکمیت دولت و تشخیص آنها را گرفته‌اند.

حق به صلح آمیزه‌ای از بودن و بایستن است یعنی ترکیبی بین آنچه که هست و آنچه باید باشد یعنی قوانین موجود و آرمان‌ها که قانون مندی آن، هم بر اساس منابع حقوقی به معنی دقیق کلمه و هم بر اساس مبانی و فرامین اخلاقی و سیاسی مبتنی است. مبانی اخلاقی حق به صلح که دارای ارزش‌های اخلاقی و سیاسی هستند از جمله شامل حفظ بشریت، محیط زیست بشری، استقرار جامعه بشریت و لزوم رعایت حقوق و آزادیهای بشری است که البته حقوق بنیادین بشری در قالب نرم‌های حقوقی بصورت الزام آور در آمده‌اند و می‌توان از آنها به عنوان مبانی قانونی و حقوقی بر صلح یاد کرد از جمله حق حیات که در میثاق بین‌المللی سیاسی و مدنی به نحوی دستوری به رسمیت شناخته شده است.

حقوق بشر عمدتاً فردی و اروپایی محور بوده و سنتها و نگرشها و سیستم‌های ارزشی دیگر را نادیده گرفته به این دلیل در سال ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در طول فرآیند استعمار زدایی نگرش‌های دیگری ابراز وجود کردند که حقوق ملت‌ها خصوصاً حق آنها در تعیین سرنوشت خود و اخیراً حق‌های دیگر نظیر حق به صلح و حق به توسعه اشاره کردند.

حق بر صلح جزو حق‌های جمعی یا مبتنی بر جامعه می‌باشد به این معنی که برخی حق‌ها وجود دارند که نه در زمره حق‌های مدنی و سیاسی (حقوق بشر نسل اول) و نه در زمره حق‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حقوق بشر نسل دوم، قرار می‌گیرند این دو دسته اخیر از حق‌ها، عمدتاً فردی هستند و علاوه بر آن در چارچوب هر دولتی تحقق و تجلی می‌یابند هر چند که با همکاری بین‌المللی و با سازوکارهای بین‌المللی مراقبت و نظارت می‌شوند. اما حق‌های جمعی یا حقوق بشر جمعی حق‌هایی هستند که ضرورتاً با کل جامعه سروکار دارند و در چارچوب جامعه تحقق می‌یابند. حق تعیین سرنوشت که رابطه تنگاتنگ و لازم و ملزومی با حق استعمار زدایی دارد نمونه این حق‌ها است که به یک جمع تعلق دارد و نه فرد. همین‌طور است حق به توسعه، حق به محیط زیست و حق به صلح. البته این حق‌ها دارای دو جنبه حقوق بشری فردی و جمعی هستند وجه تمایز این حقوق با دو نسل دیگر حقوق بشر در آن است که تحقق آنها نیازمند همکاری بین‌المللی است. تکالیف دولت‌ها بسته به هر یک از نسل‌های سه‌گانه حقوق بشر متفاوت می‌شود. در زمینه حقوق بشر نسل اول تعهد دولت‌ها تعهد به عدم اقدام (abstention) بوده و دولت نباید مانع تحقق این حقوق شود. تعهد دولت در قبال حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تعهد به ارائه خدمات و ترویج می‌باشد. اما تعهد دولت‌ها در قبال حقوق بشر نسل سوم جنبه ترکیبی دارد یعنی دولت از یک سو نباید مانع اجرای این حقوق شود و از سوی دیگر باید برای تحقق آنها همکاری کند.

از این رو حقوق بشر نسل سوم را حقوق همبستگی نیز نامیده‌اند و تحقق این حقوق نیازمند همکاری تمامی اعضای جامعه می‌باشد (دولت‌ها، افراد، گروه‌ها، و سازمان‌ها و مجموعه‌ی جامعه‌ی بین‌المللی). در نتیجه،

تلاش سیستماتیک جامعه بین المللی خصوصاً دولت‌ها در دستیابی به قوانین جهت خلع سلاح را باید تلاش برای تحقق صلح بین المللی دانست از این رو حق به صلح، صرفاً یک مفهوم و آرزو نیست بلکه تلاشی عملی در جریان است. جمعی بودن حق به صلح یا مبتنی بودن آن بر جامعه که اصطلاحاً آن را *community oriented* می‌نامند به این معنی است که این حق همانند سایر حقوق بشر نسل سوم ارتباط تنگاتنگی با مفهوم جامعه داشته و در چارچوب یک جامعه تحقق و تجلی می‌یابد مثلاً محیط زیست یا حق تعیین سرنوشت (*self determination*) و یا خود حق صلح محدودیتی به چارچوب یک دولت ندارد بلکه آثاری برای مجموعه جامعه بین المللی تولید می‌کند.

از آنجا که مفهوم حقوق بشر در کلیت خود یک مفهوم بی پایان (*open - ended*) میباشد و حق‌های بشری اصولاً در طول زمان و با تغییر و تحولات محیط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی انسان دچار تغییر و تحول می‌شوند لذا، حقوق بشر نسل سوم را می‌توان از این رهگذر توجیه نمود. حق بر صلح با دو حق دیگر می‌آید حق بر توسعه و استعمار زدایی. حق بر صلح جزء حقوق مدنی و سیاسی نیست حق بر صلح هم حق انسانی است و هم شرطی برای اعمال حق انسانی است و پیش شرط برای حق‌های دیگر است. صلح یک مقوله بین المللی است و فقط در چارچوب یک دولت بحث نمی‌شود. ارکان و عناصر حق به صلح ابتدا در پیمان بریان کلوگ و منشور ملل متحد پیش بینی شده‌اند. خصوصاً مواد ۱ و ۲ (بند ۴) منشور ملل متحد در ممنوعیت توسل به زور رکن حق به صلح می‌باشد. همانطوریکه ژورژسل می‌گوید ممنوعیت جنگ یک حق بشری است که از آن حق به صلح ایجاد میشود.

البته حقوق بین الملل در هر حوزه‌ای تلاش سیستماتیک برای حق بر صلح را به راه انداخته و به صورتی پیش رونده و فعال آن را دنبال می‌کند. مثلاً اگر در زمینه جنگ، اصل منع توسل را به نظم و قاعده کشیده و نقض آنرا، نقض صلح و امنیت بین المللی می‌داند از سوی دیگر، در صورت بروز جنگ (اعم از عادلانه و ناعادلانه) حقوق جنگ یا حقوق مخاصمات مسلحانه را حاکم می‌گرداند که امروزه از آن به عنوان حقوق بشر دوستانه بین المللی یاد می‌شود و از این طریق استقرار حق به صلح را پیشه خود ساخته است. لازم به ذکر است که سازو کارها و مراجع مناسب جامعه بین المللی مدرن برای اجرای قوانین بشر دوستانه بین المللی، به صورتی روز افزون تقویت می‌شود و از این قرار، تأسیس دیوان‌های کیفری بین المللی برای یوگسلاوی سابق (*ICTFY*) و روندا (*ICTR*) و نیز تأسیس دیوان کیفری بین المللی (*ICC*) پیشرفت‌های چشمگیری را در این حوزه حقوق بین الملل رقم زدند و علاوه بر پرداختن به مسئولیت کیفری جنایتکاران مربوطه، رویه قضایی مفصلی به جا گذاشتند که خود در توسعه و تحول حقوق بین الملل کیفری و مجموعه حقوق بین الملل کمک شایانی نمود.

## فصل دوم: پیوند صلح و دموکراسی

چارچوب اصلی حق صلح یا اصل صلح (یا همان اصل منع توسل به زور) در منشور ملل متحد (بند ۴ ماده ۲) طراحی شده و لذا ممنوعیت جنگ بیشترین سهم را در برآورده ساختن حق صلح ایفا می‌کند. از سوی دیگر، یکی از عوامل اصلی عدم تجاوز و جنگ، دموکراسی در داخل کشورهاست. تاریخ دانان تأکید

می‌ورزند که از حدود دو قرن پیش دولت‌های دموکراتیک آزاد منش علیه یکدیگر وارد جنگ نشده‌اند.<sup>۳</sup> چنین استدلال می‌شود که یک جامعه دموکراتیک که بر اساس اصل اقتصاد بازار عمل می‌کند زمینه و گرایش شدیدی به صلح دارد. برای این امر دلایلی هست: جامعه‌ای که تصمیمات خود را به نحوی دموکراتیک و علنی اتخاذ می‌کند جان و مال اعضای خود را در راه هر آرمانی به کار نمی‌گیرد؛ آرمانهایی که رهبران فریفته رؤیای قدرت و عظمت یا افسوس و حسرت، در سر می‌پروراند. از سوی دیگر، یک نظام به شدت استبدادی و خودکامه، فی نفسه، تهدیدی بالقوه برای صلح است.<sup>۴</sup>

بدین ترتیب، رابطه لازم و ملزومی بین صلح و حق دموکراتیک یا همان دموکراسی برقرار می‌گردد. به عبارت دیگر، پیوندی عمودی بین قاعده خاص و اصول مهمتر و برتر یک سیستم حقوقی برقرار می‌گردد اصولی که اهداف اصلی آن سیستم را تعیین کرده و موازین اصولی آنرا بیان می‌کنند. از این قرار، براحتی می‌توان ثابت نمود که حق به دموکراسی یکی از فروع مهمترین اصل جامعه بین‌المللی، یعنی اصل حق بر صلح می‌باشد. در نتیجه، انکار و نقض شدید این حق اساسی بشری (دموکراسی) موجب نقض صلح مشترک است. به همین سبب، برای تحقق بخشیدن به حق صلح، بیش از آنچه که به روابط بین دولت‌ها و جلوگیری از بروز جنگ بین دولت‌ها توجه شود باید به نحوه حکومت در داخل کشورها پرداخت. اصولاً یکی از عوامل عدم توفیق جامعه بین‌المللی در استقرار صلح پایدار جهانی این بوده که صلح فقط در روابط بین دولتها جستجو شده است. فراموش نکنیم که امروزه بیشتر جنگ‌ها در چارچوب مرزهای یک کشور رخ می‌دهند. جامعه بین‌المللی به این واقعیت پی برده و در صدد احراز قانونمندی حکومت‌های ملی برآمده است. سیستم بین‌المللی ضمن برقرار کردن پیوندهایی میان قانونمندی، دموکراسی، و حاکمیت قانون، اصل حکمرانی مطلوب یا جامعه آزاد و عادلانه را رقم زده و بر اساس نیروهای جهانی شدن تشخیص می‌دهد که کدام حکمرانی مطلوب است و کدام نامطلوب. تشخیص این امر، البته، بر عهده جامعه بین‌المللی است رسالتی که پیش‌نویسان اعلامیه استقلال آمریکا آنرا بر عهده افکار بشریت گذاشتند و امروزه "جامعه بین‌المللی" با ارکان قضایی (از جمله دیوان بین‌المللی دادگستری و دیوان‌های کیفری بین‌المللی) و اجرایی (شورای امنیت) خود مأموریت یافته تا آنرا جامه عمل بپوشاند.

از سوی دیگر، و در عالم حقوقی محض، از جمله ویژگی‌های یک قاعده حقوقی برای قانونمند شدن، آن است که منجز بوده و علاوه بر آن، به اصول برتر سیستم حقوقی اقتدا نماید. در غیر اینصورت، قاعده حقوقی نمی‌تواند عادلانه باشد. حق دموکراتیک بعنوان یک حق اساسی بشری چنین قاعده‌ای است؛ تدوین منجز این حق، بویژه در ماده ۲۵ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی که در تبعیت از آرمان و اصل صلح (در منشور ملل متحد) توجیه می‌گردد دموکراسی یا حق دموکراتیک را به صورت یک قاعده قانونمند درآورده است. با توجه به آنچه تاکنون گذشت چنین نتیجه می‌گیریم که "هدف" یا "اصل" صلح جهانی نیازمند یک "ابزار" یا "وسیله" است. آن وسیله، همان "دموکراسی جهانی" می‌باشد.

## فصل سوم: پیوند حاکمیت قانون و صلح جهانی: نقش دیوان‌های کیفری بین‌المللی در تحقق

<sup>۳</sup>. John J. Mearsheimer, 'Why we will soon miss the cold war', the Atlantic Monthly, Aug. ۱۹۹۰, ۳۵, ۴۶. Cited in Thomas M. Franck, Fairness in International law and institutions, Oxford, ۱۹۹۵, p ۱۳۵.  
<sup>۴</sup>. Franck. ibid.

## صلح جهانی

تا حدود نیم قرن پس از دادگاه‌های نورنبرگ و توکیو نهادها یا دیوان‌های کیفری بین‌المللی تشکیل نشدند. بنابراین محاکمه‌ی جنایتکاران بین‌المللی به تعویق افتاد و خود این مسئله باعث تقویت و شکوفایی بی‌کیفر ماندن جنایتکاران گردید. برای این امر دلایلی وجود دارد: اولاً تشکیل دادگاه‌های کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق و رواندا نشان می‌دهد که حقوق جزای بین‌الملل و محاکمات بین‌المللی جنبه بازدارنده دارند. ثانیاً پس از ارتکاب جنایات بین‌المللی ساز و کارهایی غیر از تاسیس دیوان‌های کیفری بین‌المللی چندان موثر و کارا نیست برای اینکه عواملی مثل افکار عمومی جنبه موقت داشته و پس از مدتی کوتاه فروکش کرده، به باد فراموشی سپرده می‌شوند لذا لازم است یادآوری‌های مهم‌تری از جمله تاسیس دیوان‌های کیفری بین‌المللی وجود داشته باشند که بر پایه و اساس منظمی‌رسیدگی می‌کنند که علاوه بر محاکمه و مجازات جنایتکاران، حقوق خود این جنایتکاران را نیز محفوظ می‌دارند از جمله حقوق مربوط به محاکمات عادلانه<sup>۵</sup>.

می‌دانیم که هرگاه تصمیمی یا قراری از سوی این مراجع کیفری صادر می‌شود تعهداتی را برای دولت‌ها وضع می‌کند. این امر همان استقرار حکومت قانون است که تاسیس دیوان‌های کیفری بین‌المللی و فعالیت‌های آنها این عقیده را تقویت می‌کند که استقرار حکومت قانون جزء لاینفک فرآیند صلح است. وجود دیوان‌های کیفری بین‌المللی دولت‌ها را تشویق به احساس مسئولیت برای محاکمه و مجازات جنایتکاران نموده است چندان که خیلی از سیستم‌های حقوقی قوانین کیفری خود را هم سو با حقوق جزای بین‌المللی و حقوق بشر دوستانه‌ی بین‌المللی نموده‌اند بطوریکه دولت‌ها می‌توانند محاکمات را در سرزمین خود به اجرا در آورند.

البته در سالهای دهه پایانی قرن بیستم در نتیجه‌ی نقش دیوان‌های بین‌المللی، حقوق بشر دوستانه بین‌المللی بسیار بیشتر از نیم قرن بعد از نورنبرگ پیشرفت کرده است. مثلاً، یکی از تحولات این بوده که حقوق جزای بین‌المللی بر درگیریهایی غیر بین‌المللی اعمال گردیده است.<sup>۶</sup>

دیوان کیفری برای یوگسلاوی سابق باعث تقویت حقوق عرفی شده است. از جمله، این دیوان جنایات علیه بشریت را به نحوی روشن و برجسته نموده است. به عنوان مثالی دیگر، در اثر رویه این دیوان‌ها این درک به وجود آمده است که علاوه بر مقامات دولتی عوامل غیر دولتی نیز در قبال جنایات علیه بشریت مسئولیت کیفری دارند. یکی از نقش‌های مهم این دیوان‌ها توسعه‌ی رویه قضایی مربوط به جنایات جنسی بوده است؛ تجاوز به زنان و خشونت علیه آنان از مدتها پیش به عنوان آثار طبیعی جنگ پذیرفته شده بود بطوری که دادگاه‌های نورنبرگ و توکیو هیچ‌گونه برخوردی با این جنایت نکردند. در حالی که دیوان‌های کیفری بین‌المللی موقت ad hoc برای یوگسلاوی سابق و رواندا در این زمینه، سابقه را شکسته‌اند و به طور موفقیت آمیزی انواع خشونت جنسی را به عنوان ابزار ژنوساید و نیز به عنوان جنایت علیه بشریت و جنایات جنگی محاکمه کرده و به این ترتیب، یک حوزه حیاتی حقوق بشر دوستانه بین‌المللی را متحول ساخته‌اند. احیای حقوق بشر دوستانه‌ی بین‌المللی خیلی از کشورها را تشویق نمود تا به موجب اصل صلاحیت جهانی قوانینی را تصویب نمایند که به دادگاه‌های ملی خود رسیدگی به نقض‌های حقوق بشر دوستانه‌ی بین‌المللی را که در کشورهای دیگر ارتکاب می‌یابند عطا می‌کند.

<sup>۵</sup>. Theodor Meron, classification of armed conflicts in the former Yugoslavia: Nicaragua's fallout. ۹۲ AMJL ۲۲۶ (۱۹۹۸), quoted in Meron, The Humanization of International Law. ۲۰۰۶, Martinus Nijhoff Publishers, p. ۱۸۴.  
<sup>۶</sup>. I bid, p. ۱۸۶.

البته بعضاً گفته می‌شود که باید برای حفظ صلح از عدالت صرف نظر کنیم زیرا حفظ صلح ایجاب می‌کند که از تشکیل دیوان‌های کیفری و به راه اندازی محاکمه جنایتکاران صرف نظر شود. اما واقعیت آن است که هر یک از این دو برای حفظ دیگری لازم بوده و این دو به نحوی متقابل یکدیگر را تقویت می‌کنند. به طور مثال، تاثیر دیوان کیفری بین المللی یوگسلاوی بر صلح و امنیت در یوگسلاوی پیشین بازگشت بی سابقه پناهندگان به بوسنی و هرزه گوین بود که با امید و اطمینان به محاکمات این دیوان و اجرای عدالت و عدم تکرار جنایات به خانه و کاشانه خود بازگشتند. رویدادی که نتیجه‌ی مستقیم وجود دیوان کیفری یوگسلاوی سابق بود.

مسئله‌ای که در مورد این دیوان‌های کیفری بین المللی مطرح می‌شود ادعایی است که شایع شده و آن این است که این دیوان‌ها جنبه باز دارنده ندارند اما این ادعا مبنای مستحکمی ندارد. مثلاً، نمی‌توان گفت که حقوق جزای داخلی نیروی بازدارنده ندارد برای اینکه برخی شهروندان همچنان مرتکب ضرب و شتم می‌شوند اما واقعیت این است که نمیتوانیم پیش بینی کنیم که در صورتی که سیستم مجازات وجود نداشت تا چه اندازه این جرایم، می‌توانستند ارتکاب یابند.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که اگر سیستم محاکمات و رسیدگی‌های دیوان‌های موقت وجود نداشت احتمالاً جنایات ارتکابی به مراتب بیشتر می‌شدند درحالی‌که با تصویب اساس نامه‌های این دیوان‌ها و محاکمات آنها و نیز با محاکمات دادگاه‌های ملی به علاوه اصل جهانی بودن صلاحیت به مرحله‌ای رسیده‌ایم که هر رهبری در جهان آثار دستور ارتکاب جنایات را بررسی خواهد کرد و اثر بازدارنده این عوامل مشهود خواهد بود.

گذشته از این‌ها این دیوان‌ها نشان داده‌اند که حقوق جزای بین المللی عملی و امکان پذیر بوده و قوانین بین المللی را می‌توان به اجرا گذاشت. دیوان‌های کیفری بین المللی به تحقق این اندیشه کمک کردند که حکومت قانون بخش لاینفکی از فرآیند صلح است.

اما در رابطه با ICC که بر پایه و اساس دائمی تاسیس شده و فعال است می‌توان گفت که کارایی آینده آن به اقدام شورای امنیت در ارجاع پرونده‌ها به آن بستگی خواهد داشت. ارجاع پرونده‌ی مربوط به وضعیت دارفور سودان به شورای امنیت که منجر به صدور قرار بازداشت عمر البشیر رئیس جمهور سودان شد نمونه بارزی از نقش شورای امنیت و اقدام آن تحت فصل هفتم منشور ملل متحد است.<sup>۷</sup>

ایجاد مسئولیت کیفری فرد برای ارتکاب جنایات بین المللی و مبارزه با بی کیفر ماندن جنایتکاران، در پرتو استفاده شورا از اختیارات خود قابل توجیه است. همچنین است وضع مجازات بر ناقضین حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه. شورای امنیت در سالهای اخیر با ارجاع وضعیت دارفور به دیوان کیفری بین المللی چشم انداز آینده را نشان داده است. این ارجاع تأکیدی است بر تعهد قاطع جامعه‌ی بین المللی بر این اصل که مرتکبین جنایات علیه بشریت پاسخگو خواهند بود و سرانجام این مسئله نشان می‌دهد که فصل ۷ منشور ملل متحد و گستره‌ی صلح و امنیت آن مفهومی دینامیک و متغیر داشته و از این پتانسیل برخوردار است که براحتی در مورد نقض حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه‌ی بین المللی بکار گرفته شود.

ارتباط متقابلی میان اساسنامه‌های دیوان‌های کیفری بین المللی، رویه قضایی دیوان‌های کیفری بین المللی موردی برای یوگسلاوی سابق و رواندا، رشد حقوق عرفی، پذیرش حقوق عرفی توسط دولت‌ها و آمادگی دولت‌ها برای محاکمه‌ی جنایت کاران به موجب اصل جهانی بودن صلاحیت، و سرانجام تاسیس دیوان کیفری بین المللی ICC



وجود دارد.<sup>۸</sup>

هر آنچه که در رویه قضایی دیوانهای موقت یوگسلاوی و روندا در خصوص رسیدگیها به جنایات ارتكابی تبعیت شده، از یک طرف به صورت رویه‌ی عمومی و عرف بین‌المللی درآمده، همزمان کار آکادمیک و تلاش‌های دانشمندان در تئوری سازی تاثیر متقابلی بر آن نهاده، و از سوی دیگر بصورت تعاریف مشخص مفاهیم و جنایات در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی که یک دیوان دائمی است به ظهور رسیده است. علاوه بر آن، اکثریت اعضای جامعه بین‌المللی بی‌آنکه سابقه‌ی مهمی در این زمینه وجود داشته باشد ضمن این که این پیشرفت‌ها را عرفی تلقی کرده‌اند اساسنامه‌ی ICC را هم تصویب نموده و نهایتاً دیوان مذکور تاسیس گردیده و فعالیت خود را شروع کرده است. یکی دیگر از پیشرفت‌های صورت گرفته آن است که آن دسته از اصولی که تا همین اواخر به عنوان مبنایی برای طرح مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها بکار می‌رفتند امروزه مسئولیت کیفری بین‌المللی فرد را موجب می‌شوند. همچنین شمول و حاکمیت قوانین و مقررات کنوانسیونهای لاهه و نیز کنوانسیونهای ژنو (۱۹۴۹) بر درگیری‌های مسلحانه‌ی غیر بین‌المللی تحولی است که در سایه‌ی رویه قضایی دیوان‌های کیفری بین‌المللی موقت برای یوگسلاوی سابق و روندا حاصل شده است. بعنوان مثال رای استیناف قضاة تأدیج<sup>۹</sup> توسط ICTY باعث جرم انگاری بین‌المللی مفاد و موارد ماده‌ی ۳ مشترک کنوانسیونهای چهارگانه ژنو، و نیز باعث گسترش کاربرد کنوانسیونهای ژنو و لاهه بر درگیری‌های مسلحانه غیر بین‌المللی شده است چندان که دیگر امروزه تفکیک درگیری‌ها به بین‌المللی و غیر بین‌المللی رنگ خود را باخته و تحت عنوان "حقوق بشر دوستانه ی بین‌المللی" مطرح می‌شود یا مشمول حقوق بشر دوستانه‌ی بین‌المللی می‌شود.

سرعت شکل‌گیری حقوق بین‌المللی عرفی در زمینه حقوق بشر دوستانه‌ی بین‌المللی و این واقعیت که اکثریت دولت‌ها حقوق بین‌المللی عرفی را در این زمینه بدون رویه و سابقه‌ی قابل توجهی پذیرفتند نشانگر اثر گذاری افکار عمومی بر عناصر شکل‌گیری قواعد عرفی از جمله اعتقاد حقوقی (opinion juris) می‌باشد تحولی که بعد از ارتكاب جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت و جنایات کشتار جمعی در یوگسلاوی سابق و روندا و پس از تاسیس دیوان‌های مربوطه صورت گرفت این تحولات مجموعاً دست به دست هم داده حقوق مشخصات مسلحانه را دچار تحول بنیادین ساخته و با محوریت حمایت از شخص انسان ضمن اینکه تداخل قابل توجهی با حقوق بشر پیدا کردند عنوان حقوق مشخصات مسلحانه را دچار تغییر ساخته و آن را به حقوق بشر دوستانه بین‌المللی مبدل کردند علاوه بر گسترش کیفی حقوق بین‌المللی عرفی در این زمینه توسعه کمی نیز از نظر دور نماند. بعنوان مثال به رسمیت شناختن تجاوز به زنان بعنوان یک جنایت جنسی و جنایت علیه بشریت در رویه قضایی دیوان ICTY تحقق یافت و سپس در اساسنامه‌ی ICC به ظهور رسید.

در زمینه‌ی نظام بین‌المللی حقوق بشر هر چند که قبلاً کنوانسیون‌ها و اسنادی وجود داشتند که سازوکارهای مخصوص خود را دارند اما دیوان‌های ICTY و ICTR موارد متعددی از نقض‌های حقوق بشری، از جمله شکنجه و ایزا و اذیت عقیدتی، سیاسی، نژادی<sup>۱۰</sup> و غیره را نیز مورد رسیدگی و محاکمه قرار داده و بدین ترتیب شروع فرآیند ادغام یا وحدت دو نظام حقوق بشری و حقوق بشر دوستانه بین‌المللی را رقم زدند. این دیوان‌ها و دیوان کیفری بین‌المللی از جمله نهادهای بین‌المللی هستند که در سالیان اخیر روند جهانی شدن

<sup>۸</sup>. I bid, p ۱۸۷

<sup>۹</sup>. Tadic interlocutory appeal, quoted in meron, Ibid, p ۱۸۷

<sup>۱۰</sup>. Meron, the humanization of International law ۲۰۰۶, p. ۱۸۵-۱۸۴

و حمایت از حقوق بشر را دگرگون ساخته و در استقرار صلح جهانی مؤثر واقع شدند.

## نتیجه گیری

تلاش برای ایجاد و استقرار صلحی عادلانه و جاویدان در جهان سابقه‌ای دیرینه دارد بی آنکه جامعه بین‌المللی در این زمینه به توفیق چندانی دست یافته باشد. شاید یکی از علت‌های این عدم توفیق آنست که جامعه بین‌المللی در راستای محدود ساختن جنگ‌های بین‌المللی (بین دولت‌ها) حرکت کرده بی آنکه به زمینه‌های صلح در داخل کشورها توجهی داشته باشد. امروزه عقلانیت بشری، افکار عمومی و مجموعه جامعه بین‌المللی به این نتیجه رسیده‌اند که کیفیت حکومت در داخل کشورها مستقیماً صلح جهانی را تحت تاثیر قرار می‌دهد و این دو، لازم و ملزوم یکدیگرند. نحوه حکومت در کشورها که تا همین اواخر همچون یک مسئله مربوط به صلاحیت داخلی دولت‌ها تلقی می‌شد امروزه بدون شک، مستقیماً صلح جهانی را متاثر می‌سازد. در نتیجه، حق بر صلح، بیشتر جنبه مثبت یافته و از توسعه و خلع سلاح گرفته تا زدودن زمینه‌های فقر و گرسنگی و بی‌سوادی، حفظ محیط زیست، مبارزه با تروریسم و حتی مبارزه با شیوع بیماری‌های واگیردار همچون ایدز و فلج اطفال، مالاریا و ترویج تغذیه سالم را شامل شده و رفتار با هجوم سیل آوران، تضمین حکومت قانون، قانونمندی حکومت و دموکراسی، لزوم رعایت حقوق و آزادی‌های بشری، حقوق بشردوستانه بین‌المللی، تاسیس دیوان‌های کیفری بین‌المللی برای تعقیب و محاکمه جنایتکاران و مرتکبین جنایات علیه بشریت و حتی رعایت اصول دادرسی عادلانه در جریان محاکمه این جنایتکاران را فرا می‌گیرد. حق بر صلح به معنی تلاش برای رسیدن به توافق است به این معنی که جامعه بین‌المللی همواره در جهت مذاکره و توافق پیش می‌رود توافق تقریباً همه دولت‌ها در کنفرانس رم بر سر اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی و متعاقباً تاسیس این دیوان، نمونه دیگری از "حق بر صلح" به معنی تلاش برای رسیدن به صلح جهانی است. در جامعه بشری و بشریت که امروزه تعبیر دیگری از مفهوم جامعه بین‌المللی است صحبت از انتقام، جنگ و اقدامات تلافی جویانه برای التیام قربانیان و بازماندگان جایگاهی در قاموس صلح ندارند. بهترین وسیله برای تحقق "حق بر صلح" و حتی برای جلوگیری از جنگ، اشاعه ارزش‌های مورد توافق جامعه بین‌المللی است؛ ترویج فرهنگ توافق و مذاکره، حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی، تقویت نقش افکار عمومی، رعایت قوانین، ترویج تاسیس دادگاههای مستقل و ارجاع اختلافات به روش حل و فصل مسالمت‌آمیز. از این رو می‌بینیم که اصل حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی در فصل ششم منشور ملل متحد و قبل از فصل مربوط به اقدامات اجرایی (فصل هفتم) آمده است. این اولویت ارزش‌ها در سخنان تونی بلر نخست‌وزیر اسبق بریتانیا نیز مورد تاکید قرار گرفته است. ایشان در سال ۲۰۰۴ اعلام کردند که "بهترین راه برای دفاع از امنیت مان اشاعه ارزش‌هایمان می‌باشد اما نمی‌توانیم ارزش‌هایمان را پیش ببریم مگر در چارچوبی که جهانشمولی آنها را به رسمیت بشناسد. اگر با یک تهدید جهانی مواجه هستیم به یک پاسخ جهانی و در چهارچوب قواعد و قوانین جهانی نیاز داریم."<sup>۱۱</sup> به نظر ما مفهوم حق بر صلح، از جهاتی شباهتهایی با مفهوم عدالت دارد علاوه بر اینکه اجرای "حق بر صلح" عین عدالت بوده و تحقق آنرا نوید می‌دهد، و آن اینکه از زمان فلاسفه قدیم یونان تلاش برای یافتن معنا و مفهوم عدالت و مصادیق آن به نتیجه نرسیده است اما درست است که توافقی درباره مفهوم

<sup>۱۱</sup>. Guardian unlimited, mar ۵.۲۰۰۴. cited from, Thomas m. Frank, The power of legitimacy and The legitimacy of power. American journal of international, law, ۲۰۰۸.

عدالت وجود ندارد ولی همه ما به خوبی می‌توانیم مصادیق بی‌عدالتی را بیابیم و بر سر آن توافق داریم. مصادیق "حق بر صلح" و مفهوم صلح نیز چنین سرنوشتی دارد. درست است که صلح تعریف واحدی ندارد اما به راحتی می‌توانیم تشخیص دهیم که چه مواردی صلح نیستند. از این قرار، مثلاً وجود زرادخانه‌های اتمی بر حسب وفاق عمومی از مواردی است که منافات با حق بر صلح دارد. همین‌طور هست وجود اورگان و بی‌خانمانها که در نتیجه جنگ‌ها و یا حتی حوادث طبیعی مثل سیل و زلزله بی‌خانمان شده، خانه و کاشانه خویش را از دست داده و پس از پایان بحران (و برقراری صلح منفی) همچنان آواره و سرگردانند. در این موارد صلح استقرار نمی‌یابد و پا بر جا نمی‌ماند تا اینکه تسلیحات کشتار جمعی و غیر متعارف به نحوی مسالمت آمیز برچیده شده و اورگان به خانه و کاشانه خویش با خیال راحت برگردند و این امر محقق نمی‌شود مگر در سایه اصل حاکمیت قانون، اصلی که تأسیس دیوانهای کیفری بین‌المللی همچون دادگاه‌های مستقل و بی‌طرف محور آن را تشکیل می‌دهد.

## منابع:

۱. Nastase Adrian , The Right to peace , in mohammed Bedjaoui: international law achievements and prospects ۱۹۹۱.
۲. Theodor Meron, classicfication of armed conflicts in the former yugoslavia: Nicaraguas fallout. ۹۲ AMJI ۲۳۶ ۱۹۹۸, quated in meron, The Humanization of International Law. ۲۰۰۶ , Martinus Nijhoff Publishers.

٣. Thomas m. Frank, fairness in international law and institutions. (١٩٩٥).

٤. Thomas m. Frank, The power of legitimacy and The legitimacy of power. American journal of international, law ,٢٠٠٨.